

پندها و نکته های حکمی در اشعار ابوالحسن تهامی

مصطفی شیروی خوزانی

استادیار دانشگاه قم

چکیده:

در این مقاله، دیوان ابوالحسن تهامی، شاعر توانمند عصر عباسی دوم (۳۳۴-۶۵۶ هـ.ق)، مورد بررسی قرار گرفته است. اشعار ایشان گر چه اغلب در مدح و منقبت افراد سروده شده است، همواره در آن، پند و موعظه و حکمت نیز به کار رفته است. این پژوهش نشان می دهد که تهامی در جای جای دیوانش و در هر مناسبت، مدح خود را با یک نکته پندآموز و حکمی درمی آمیزد تا از این رهگذر رسالتی را انجام داده باشد.

این پندها در ذیل ده عنوان کلی دسته بندی گردیده است که عبارتند از: عزت انسان، شرافت و بزرگواری، بردباری بزرگان، بخشش و گرم، دانایی و درک و فهم، استفاده از تدبیر در کارها، بلاغت داشتن در سخن، ناپایداری دنیا، مذمت فقر، و مورد رشک واقع شدن انسان با فضیلت.

بنابراین، تهامی را باید از شاعران حکمت آور دانست و قصاید مدح گونه اش را نوعی حکمت محسوب نمود. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

واژه های کلیدی:

ابوالحسن تهامی، پند، حکمت، موعظه، شعر حکمی،

مقدمه:

در میان ادیبان صاحب نام و شاعران نیکو خصال ادب عربی در دوره عباسی که عصر شکوفایی ادب عربی به حساب می‌آید، تهامی نیز از جایگاه مناسبی برخوردار است.

نام کامل این شاعر ابوالحسن علی بن محمد تهامی است^۲ که در مکه یا حومه آن دیده به جهان گشوده است، او در ابتدای امر از رعایا و طبقات پایین جامعه محسوب می‌شد، ولی پس از سفر به شام و ارتباط با شیوخ بنی طی و مدح و ستایش آنها به جایگاه مناسبی دست یافت و مدت زمان زیادی را در نزد آنان سپری کرد. (البخری، ۱۹۹۳م، ج ۱ ص ۱۳۵). ابن خلکان در وفیات الأعیان می‌گوید: «تهامی در یک مأموریت سری، مخفیانه آهنگ مصر نمود و با خود نامه‌ها و نوشته‌های بسیاری حمل می‌کرد که در راه به دست مأموران (الحاکم بامرالله) گرفتار آمد و به زندان افتاد و پس از آنکه معلوم شد نامه‌هایی که حمل می‌نموده بر ضد زمامداران فاطمی بوده است پس از دوهفته در سال ۴۱۶ هجری قمری به طور مخفیانه در زندان کشته شد». (ابن خلکان، ۱۹۷۰م: ج ۳، ص ۳۷۸) وی شاعری زبان آور، شیوا سخن و شیرین بیان است که در مجموع، ترکیباتش بسیار ساده و بی‌پیرایه می‌باشد. البته در برخی از موارد مبالغاتی دارد که از شأن او کاسته است. شعر او بیشتر در مدح، رثاء، غزل، حکمت و مذمت دنیاست. (عمر فروخ، ۱۹۷۹م: ج ۳، ص ۷۶).

در این مقاله نکته‌های پند آموز وی از دیوانش استخراج و به حسب اهمیت به ده موضوع کلی تقسیم شده است.

۱- عزت انسان

با تأمل و درنگی کوتاه در اشعار این شاعر نامدار، درمی‌یابیم که ایشان در جای‌جای دیوان خود، به عزت انسانی، بسیار ارج نهاده‌اند و آن را در

قالب‌های مختلف به نظم کشیده اند. به عنوان نمونه، یاد نیک را یکی از مصادیق عزت بر شمرده و می‌گوید: سربلندی و عزت انسان همان یاد نیک است، و چه نیکوست که تو نیز در بهترین مجلس و محفل، زیباترین یاد و نام آن باشی:

مَا عِزَّةُ الْإِنْسَانِ إِلَّا حَدِيثُهُ فَعِشْ أَنْتَ فِي خَيْرِ الْحَدِيثِ الَّذِي يَجْرِي
« التهامی، ۱۹۸۶ م : ص ۲۳۹ »

از سوی دیگر، زندگی همراه با ذلت را، نابودی و مرگ دانسته و مرگ عزتمند را زندگی حقیقی قلمداد نموده است و می‌گوید: مرگ با عزت همان زندگی است و زندگی و عیش باذلت در حقیقت همان مرگ و نابودی واقعی است:

فَمَوْتَ الْفَتَى فِي الْعِزِّ مِثْلُ حَيَاتِهِ وَعَيْشَتُهُ فِي الذُّلِّ مِثْلُ حَمَامِهِ
« همان، ص ۳۵۳ »

وی همچنین دوری جستن از خواری را از مصادیق عزت انسان بر شمرده و معتقد است که اگر انسان با پستی دمساز گردد و با خواری مأنوس شود، دیگر تفاوتی بین او و حیوان باقی نمی‌ماند.

وَإِذَا الْفَتَى أَلْفَ الْهَوَانِ فَنَبِي مَا الْفَرْقَ بَيْنَ الْكَلْبِ وَالْإِنْسَانِ
« همان، ص ۲۹۸ »

آنگاه با استفاده از آرایه تشبیه، مرگ یک چنین شخص خوار و ذلیلی را مانند زندگی ذلیلانه قلمداد می‌کند؛ زیرا بر این باور است که دست از کار افتاده، در ناکارآمدی همچون دست قلم شده است و چندان تفاوتی با هم ندارند:

مَوْتُ الذَّلِيلِ كَعَيْشِهِ، وَيَدُ جَجْجِ الْفَتَى شِلَاءٌ أَوْ مَقْطُوعَةٌ سَيَّانِ
« همان، ص ۳۹۸ »

۲- شرافت و بزرگواری

در ابیات بسیاری از دیوان تهامی «مجد» مورد تمجید واقع شده است. واژه مجد در لغت به معنای بزرگی، بزرگواری، شرافت، سرافرازی و مکارم به ارث رسیده از پیشینیان است. «معجم الوسیط، ۱۳۶۷ هـ.ش : ص ۸۵۴»

این شاعر گراندقدر معتقد است که برای رسیدن به بزرگی و شرافت باید سختی و رنج غربت را به جان خرید و دوری از زادگاه را تحمل کرد، و فرقی نمی‌کند که مسافت آن بسیار دور باشد یا نباشد:

وَلَا بَدَّ فِي الْمَجْدِ مِنْ غُرْبَةٍ تَبَاعَدُ فِي الْأَرْضِ أَوْ تَقْتَرِبُ
«التهامی، ۱۹۸۶ م: ص ۳۲»

وی در قصیده دیگری بر این باور است که اصل و نسب، به تنهایی انسان را به زیور مجد آراسته نمی‌کند؛ و او را شریف نمی‌سازد، بلکه شرافت آدمیان به اعمال نیکشان است و افتخارشان به میزان فضلشان و در حقیقت چاه باید از خود آب بدهد:

لَا تَحْسَبَنَّ حَسَبَ الْأَبَاءِ مَكْرَمَةً لِمَنْ يُقْصِرُ عَنْ غَايَاتِ مَجْدِهِمْ
حُسْنَ الرَّجَالِ بِحُسْنَاهُمْ وَفَخْرَهُمْ بِطَوْلِهِمْ فِي الْمَعَالِي لَا بِطَوْلِهِمْ
«همان، ص ۳۳۸»

در جای دیگری، وی ممدوح خود را از این روی می‌ستاید که به شرافت به ارث رسیده از پدران و نیاکان قناعت نکرده است، همچنان که پدران و پیشینیانشان به این امر راضی و دلخوش نگشته‌اند. و شایسته‌ترین انسان بزرگوار و با شرافت کسی است که در بخشش اموالی که از دسترنج خویش به دست آورده با اموالی که از پدران به ارث برده است تفاوتی قائل نشود:

لَمْ يَقْتَنِعْ بِالْمَجْدِ عَنْ آبَائِهِ وَهُمْ فَمَا اقْتَنَعُوا بِمَجْدِ جَدُودِهِ
أَوْلَى الْبَرِيَّةِ أَنْ يُسْمَى مَاجِدًا مَنْ كَانَ طَارِفَ مَجْدِهِ كَتَلِيدِهِ
«همان، ص ۱۲۸»



همچنین ایشان شرافت و بزرگواری را به انسانی تشبیه می‌کند که حاتم طایی یعنی سمبل بزرگواری قبیله «طی» ، صورت آن انسان است و بخشنندگان مُشفق و دلسوز، چشمان آن محسوب می‌شوند و گشایشگران امور مردم درخشش نور آن به شمار می‌آیند:

أَلَا إِنَّ وَجَهَ الْمَجْدِ طَيٌّ وَعَيْنُهُ كِرَامٌ حُنِينٌ وَ الْمُفْرَجُ نُورُهَا
 «همان، ص ۲۴۵»

تهامی در ابیات دیگری به هنگام ستایش ممدوح خود، بر این نکته پای می‌فشارد که بزرگواری و احسان از یک ویژگی خاصی برخوردار است که اگر صاحب آن بخواهد آن را در خفا از خود بروز دهد، باز بر دیگران آشکار خواهد شد و در نتیجه چنین فردی از مواهب مثبت آن در جامعه بر خوردار خواهد گشت، و خداوند نیز از او راضی خواهد شد:

لِلْجُودِ مَا تَحْوِي يَدَاهُ وَمَا حَوَى وَالْمَجْدُ مَا يَخْفَى الْحِيَاءُ وَيُظْهَرُ
 «همان، ص ۲۳۲»

سپس در موارد بسیاری از جمله، اشعار ذیل، دست یابی به بزرگی و بزرگواری را در سایهٔ اسلحه و شمشیر می‌داند:

الْمَجْدُ شَرِبٌ لَمْ يَزَلْ مَأْوَهُ مُرْقَرًا فَوْقَ صَفَاحِ الصَّفَاحِ
 «همان، ص ۸۶»

مثلا در بیت ذیل افزون بر تأکید در به دست آمدن اقتدار باشمشیر، اشاره می‌کند که هر کس بخواهد بدان دست یابد، باید عزمی کارا، مانند بُرندگی شمشیر داشته باشد:

وَالْمَجْدُ تَحْتَ ظَبْيِ السَّيْفِ يَحْوِزُهُ مَنْ كَانَ وَقَعَ خُدَاةَا كَجَلَاةَا
 «همان، ص ۱۱۹»

۳- برد باری بزرگان

موضوع دیگری که در دیوان تهامی نمود بارزی دارد، بردباری و به ویژه بردباری بزرگان و بزرگترهاست که نتایج ارزشمندی در پی دارد، وی در این باره می‌گوید: اشخاصی که سن و سال بیشتری دارند، و از تجربه فزون‌تری برخوردارند، بیش از دیگران شایسته حلم و بردباریند، و تقدیر و ستایش آنان بر همگان لازم و ضروری می‌باشد، همچنین کسی که از خطر کردن به تنگ نیاید، بایسته تقدیر است:

الحلمُ أولى بمن شابت ذوائه والحمدُ أحرى بمن دامت تجاربه
والمرء من لم يضق ذرعاً بنائبه ولا يرى الهول إلا وهو راکبه
«همان، ص ۴۱»

به همین جهت، ایشان ممدوحی را می‌ستاید که بردباری، او را چنان ساخته باشد که گوشش اصلاً سخن زشت و ناپسند را نشنود:

أقلّ الحلم سمعه عن قبيح إن في أكثر الوقار لوقراً
«همان، ص ۱۷۴»

و نیز در ادامه معنای یادشده می‌گوید: حلم و بردباری ممدوح، او را برآن داشته‌است که به سخنان سفیهان و بی‌خردان توجهی ننماید:

ويحلم عن ذي الجهل حتى كأنه وحاشاه من فرط الوقار به وقر
«همان، ص ۱۹۷»

۴- بخشش و کرم
شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
کلماتی همچون جود و بخشش و کرم و مجد در اشعار این شاعر نامی نمود بارزی دارد، ایشان با توجه به اهمیتی که برای این گونه مفاهیم قایل بوده است، تقریباً تمام ممدوحین خود را به صفت جود و مجد که در نظرش همان عطاء و کرم می‌باشد، توصیف نموده است. و می‌توان گفت به طور برجسته به این

موضوع پرداخته و این ویژگی انسانی را به زیبایی ستوده است، و تنها به این مقدار بسنده نکرده، بلکه دیگران را نیز به متصف شدن به آن ترغیب و تشویق نموده است. به همین روی چون شاعر، ممدوح خود را بدین صفت یافته، او را مانند «محمد بن سلامه» که نزد او یک انسان بخشایشگری بوده است کم نظیر بر شمرده، و او را بیانگر دریای بیکران جود قلمداد نموده و معتقد است که نشانه های کرم در چهره اش نمایان می باشد:

حَسَنُ الشَّمَائِلِ أَوْحَدٌ فِي حُسْنِهِ كَمُحَمَّدِ بْنِ سَلَامَةَ فِي جُودِهِ
 الْبَحْرُ بَعْضُ حُدُودِهِ وَالْفَضْلُ بَعْضُ شُهُودِهِ وَالنَّصْرُ بَعْضُ جُنُودِهِ
 تَبْدُو أَمَارَاتُ الْكَرِيمِ بَوَجْهِهِ مِنْ بَشْرِهِ وَحَيَاتِهِ وَسُجُودِهِ
 «همان، ص ۱۲۵»

وی در ادامه همین چکامه به ممدوح خود می گوید: در همه امور، ایمان و اتکالت به خدا باشد؛ زیرا هر بنایی که بدان دست یازی، استحکام آن به دست خداوند متعال است و فضل و کرامت نیز الهام گرفته از فضل و رحمت الهی است:

ثَقُّ بِالْإِلَهِ فَكُلُّ أَمْرٍ أَنْتَ فِي تَأْسِيسِهِ فَاللَّهُ فِي تَشْيِيدِهِ
 قَدْ كَانَ فَضْلَكَ مُوَهَّباً لِعِطَائِهِ فَالآنَ بِشْرِكَ مَوْقِنٌ بِمَزِيدِهِ
 «همان، ص ۱۲۹»

ایشان در جای دیگری از دیوان خود، ارزش انسان را به میزان جود و بخشش او دانسته و اشاره می کند که آنچه از انسانهای بلند مرتبه سر می زند، منشأ آن ارزش های بی مانند اخلاقی است که آن شخص حامل آن است:

وَقِيمَةُ الْمَرْءِ مَا جَادَتْ بِهِ يَدُهُ وَقَدْرُكَ الْإِنْفُسُ الْغَالِي مِنَ الْقِيمِ
 «همان، ص ۳۴۵»

وی در بخشی از یک چکامه دیگر، ممدوح خویش را پیشرو کرم و بخشش برمی شمارد و بر این نکته تأکید می ورزد که هر گاه حساست و بخل بر جامعه

سایه اندازد، او نیازِ نیازمندان برآورده سازد، و هرگاه انسان آزاد منشی گرفتارِ مصیبتی گردد، خواه بامداد باشد یا شامگاه، تنها رو به سوی کریمان و بخشندگان آورد نه سوی خسیسان و فرومایگان:

يا مَنْ إِذَا ذُكِرَ الْكِرَامُ فَانَّهُ فِيهَا الْمُقَدِّمُ نَجْدَةٌ وَعِطَاءٌ
 وَإِذَا الْإِمَاكُنُ أَظْلَمَتْ أَقْطَارَهَا بِالْبَخْلِ كَانَ لِمُعْتَفِيهِ ضِيَاءٌ
 وَإِذَا الزَّمَانُ نَبَاً بِحُرٍّ نَبْوَةٌ قَصْدَ الْإِكْرَامِ غَدْوَةٌ وَعِشَاءٌ

«همان، ص ۲۶»

وی در جای دیگری از دیوانش به یک نکته مهمی اشاره می‌کند و آن اینکه صرف جود و بخشش کافی نیست، و به عنوان یک قاعده کلی بیان می‌کند که: عطا و بخشش هرکس، دلیل بر جواد بودن آن نیست؛ زیرا بخشش باید آگاهانه و در جایگاه صحیح خود صورت پذیرد، بدین جهت ممدوح خود را به یک چنین ویژگی می‌ستاید و می‌گوید:

بَصِيرٌ بَتَرَكَ الْجُودِ فِي مُسْتَحَقِّهِ وَمَا كُلُّ مَنْ يُعْطَى الْجَزِيلَ جَوَادٌ
 «همان، ص ۱۵۶»

یکی از جلوه‌ها و ویژگی‌های ستودنی کرم و بخشایشگری آن است که در روزهای سیاه قحطی و مواقع سختی صورت پذیرد؛ و این شاعر چقدر ماهرانه این مطلب را در یک تمثیل زیبا بیان نموده است آنجا که می‌گوید: هر چه موی سر، سیاه و قیرگون باشد سفیدی پیشانی، زیبایی خود را بهتر نمایان می‌سازد:

وَكُلُّمَا شَحَّ أَهْلُ الدَّهْرِ زِدَتْ نَدَى بظُلْمَةِ الشَّعْرِ تَبْدُو زِينَةُ الْغُرَى
 «همان، ص ۱۸۹»

«دعبل» نیز وقتی اهل بیت علیهم السلام را می‌ستاید به همین ویژگی اشاره می‌کند

که آنها بیشتر در سختی‌های بسیار شدید روزگار، به نیاز مندان کمک می‌کردند:

مَطَاعِيمٌ فِي الْإِعْسَارِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ لَقَدْ شَرَّفُوا بِالْفَضْلِ وَالْبَرَكَاتِ

«دعبل، ۱۴۰۹هـ ق: ص ۱۳۴»

تهامی برای این خصلت انسانی آنقدر ارزش قایل است که برآوردن حاجت یک حاجتمند و کمک و احسان به یک بینوا و مظلوم را به مثابه اقامه نماز با تمامی ارکان آن می‌داند:

صَلَاةُ اللَّهِيْفِ هِيَ الصَّلَاةُ بَعِيْنَهَا وَتَمَامُهَا بِرُكُوعِهَا وَسُجُودِهَا

«پیشین: ص ۱۰۸»

۵- دانایی و درک و فهم

یکی از ویژگی‌های خوب انسانی این است که آدمی، دارای گیرایی درست و درک و فهم صحیح باشد. و این خصلتی است که در همه حال پسندیده است، شاعر مورد نظر ما نیز در بسیاری از قصاید خود اهمیت آن را گوشزد نموده است. وی در چکامه‌ای علت شکایت خود به شخص مورد نظر خویش را، فهیم بودن آن فرد دانسته است و در همین زمینه می‌گوید: اگر آدم دانا، به شخص فهیمی شکایت برد و سفره دلش را نزد او باز کند، آسوده خاطر خواهد بود. ولی اگر به فرد نادان و کودنی روی آورد و بدو شکایت برد، به سختی خواهد افتاد. و چون وی غیر از ممدوح خویش، کسی را دارای این ویژگی نمی‌بیند، بنابراین به مدح و ستایش دیگری نمی‌پردازد.

وإِنِّي إِلَى الْفَهْمِ الَّذِي لَكَ أَشْتَكِي هُمُومِي مِنْ طَوْلِ اغْتِرَابِي وَمِنْ كَدِي

فدو العلم من ذی الفهم فی کلِّ راحهٍ ولکنه من ذی الغباوه فی جهدِ
 ومن یجمع الفهم الذی لک فی الندی فذاک الذی لم یکب فی مدحه زندی
 «همان، ص ۱۴۸»

وی در جای دیگری از دیوان خود، هوی و هوس و دلبستگی انسان را در تقابل آشکار با عقل و دانش می‌داند، زیرا اگر هوای نفس و دلبستگی بر قلب انسانی غالب شود، مانند آن است که ناتوان بر توانمند چیره گردد. و این نکته را در یک تمثیل زیبا بیان نموده و می‌گوید: تقابل هوی و تمایلات درونی با نیروی خرد مانند رویارویی گوساله‌های وحشی با شیران می‌باشد که در این کارزار شیران شکار می‌شوند!

إِنَّ الهوی ضدُّ العقولِ لآنه ضریت جآذره علی آساده
 «همان، ص ۱۱۴»

آنگاه در تأیید گفته پیشین خود می‌گوید: این تنها اهل دل هستند که تسلیم هوای خویش نمی‌گردند و گر نه همگان در تسخیر هوای خویشند:

تعصی قلوب ذوی الهوی أربابها فیه فکلُّ فی هواهُ مُسخرٌ
 «همان، ص ۲۲۸»

۶- به کار گیری تدبیر در امور

در باره امتیاز انسان بر دیگر جانداران سخن‌های فراوانی گفته شده است (ر.ک به مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، شهید مطهری: بی تا، ص ۱۱) که از جمله آنها مدبّر بودن انسان در وقایع و حوادث روزگار است. در طول زندگی بسا پیش می‌آید که یک فرد، با تدبیر ارزنده خود می‌تواند بر هزار نفر غلبه کند و آنها را شکست دهد، و این در حالی است که با استفاده از اسلحه هرگز نمی‌تواند به



یک چنین بر تری بزرگی دست یابد. تهامی نیز بر همین ویژگی پای فشرده و می گوید:

قَدْ يَغْلِبُ الْمَرْءُ بِتَدْبِيرِهِ أَلْفًا وَلَا يَغْلِبُهُمُ بِالسَّلَاحِ
«پیشین: ص ۹۲»

۷- بلاغت داشتن در سخن

یکی از ویژگی‌های جاذبه آفرین انسان در زندگی برخوردار از فصاحت و بلاغت است. شیوا و زیبا سخن گفتن و به کارگیری تشبیه و مجاز و استعاره و ضرب المثل و نکته های حکمت‌آموز بهترین فضیلت و مباحثات است.

خَيْرُ الْمُنَاقِبِ مَا كَانَ الْبَيَانُ لَهُ سِلْكَاً وَفُصِّلَ بِالْأَمْثَالِ وَالْحِكْمِ

«همان، ص ۴۳۹»

و تهامی در باب استفاده از فصاحت و بلاغت در جایگاه مدح، به خود می‌بالد که می‌تواند در این عرصه نیز کارهای بزرگی بکند. به همین روی خود را ستوده و می‌گوید:

إِذَا أُنشِدْتُ فِي نَادِ قَوْمٍ أَكْرَمٍ يَخْرُونَ لِلذَّقَانِ إِنْ ذَكَرَ الرَّبَّ
«همان، ص ۶۶»

۸- ناپایداری دنیا

در ناپایداری دنیا سخنان بسیاری از سخنوران و حکیمان و اندیشمندان شنیده و یا خوانده ایم که در این مقال جای بسط سخن در باره آن نیست و تنها به کلامی از امیر مؤمنان و اسوه سخنوران اشاره می‌کنیم که فرمود: الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ، لَا دَارٌ مَقَرٍّ. «نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳»

شاه بیت سخن تهامی در حکمت پیرامون همین موضوع است تا جایی که بسیاری از نویسندگان و ادیبان مانند: ابن خلکان در وفيات الاعیان، ۱۹۷۰م: ج ۳ ص ۳۷۹. والباخزری در دمیة القصر، ۱۹۹۳م: ص ۱۱۴. وابن بسام در در الذخیره، بی تا: ص ۴۸. و بهاء الدین العاملی در الکشکول، بی تا: ص ۲۹۸. و بسیاری دیگر، تهامی را با مطلع قصیده زیر می شناسند:

حُكْمُ الْمَنِيَّةِ فِي الْبَرِيَّةِ جَارٍ مَا هَذِهِ الدُّنْيَا بَدَارٍ قَرَارٍ
 طُبَعَتْ عَلَى كَدْرٍ وَأَنْتَ تُرِيدُهَا صَفْوًا مِنَ الْأَقْدَاءِ وَالْأَكْدَارِ
 وَمَكْلَفِ الْأَيَّامِ ضِدًّا طِبَاعِهَا مَتَطَلَّبٌ فِي الْمَاءِ جَذْوَةَ نَارٍ
 وَإِذَا رَجَوْتَ الْمَسْتَحِيلَ فَإِنَّمَا تَبْنِي الرَّجَاءَ عَلَى شَفِيرِ هَارٍ
 فَالْعَيْشُ نَوْمٌ وَالْمَنِيَّةُ يَقْظَةٌ وَالْمَرْءُ بَيْنَهُمَا خِيَالٍ سَارٍ
 فَاقْضُوا مَآرِبَكُمْ عَجَالًا إِنَّمَا أَعْمَارُكُمْ سَفَرٌ مِنَ الْأَسْفَارِ

«التهامی، ۱۹۸۶م: ص ۴۶۱»

در ابیات یاد شده، تهامی دنیا را ناپایدار می داند و مرگ را یک امر ساری و جاری در طبیعت و زندگی بر می شمارد، و با اینکه انسان آن را شیرین و خالی از رنج و درد می طلبد، باید بداند که طبیعت دنیا چیزی جز این است. و هر کس خلاف این امر بخواهد مانند کسی است که در میان آب، آتش طلب کند که یک خواست ناشدنی است، چون کسی که یک چنین امر محالی را طلب کند مانند کسی است که بر لبه تیز و خطرناکی گام نهد و بخواهد به سلامت از آن برهد! برخی از شاعران نیز مطلع این قصیده را تضمین اشعار خود نموده اند که از جمله آنها احمد شوقی شاعر معاصر عربی است که در دو جای دیوان خود بدان اشاره دارد. وی در مرگ اسماعیل پاشا (۱۹۲۳م) می گوید:

قَاضِي الْقَضَاةِ جَرَّتْ عَلَيْهِ قَضِيَّةٌ لَلْمَوْتِ لَيْسَ لَهَا مِنْ اسْتِنَافٍ
 وَمُصْرَفُ الْأَحْكَامِ مَوْكُولٌ إِلَى حُكْمِ الْمَنِيَّةِ ، مَالَهُ مِنْ كَافِي

«أحمد شوقی، ۱۹۸۷م: ج ۳، ص ۱۰۴»



وی در قصیده دیگری با تضمین مطلع چکامه تهامی می گوید:

هذا القضاء الجَدِّ ، فارو وهاتِ عن حُكْمِ المنية أصدق الأخبار

«أحمد شوقي، ١٩٨٧م: ج ٣، ص ١٠٤»

٩- نکوهش فقر

فقر به معنای منفی آن نزد همگان مذموم است و مورد نکوهش بسیاری از شاعران و نام آوران قرار گرفته است، در دیوان تهامی نیز فقر و نداری مورد نکوش واقع شده است که به نمونه ای از آن در اینجا اشاره می کنیم، وی در ضمن قصده ای می گوید:

فإذا العيشُ في الغنى فإذا فاتك فالحظُّ بعينك العيشَ شزراً
عدُّ ذا الفقرَ ميّتاً وكسا هُكفناً بالياً ومأواهُ قبراً
وإذا شئت معدناً من نُضا رفاشهرِ البترِ إنَّ في البترِ تبراً

«همان، ص ١٦٩»

تهامی در ابیات یاد شده زندگی حقیقی را برابر با توانگری و ثروتمندی می داند که در غیر این صورت باید به زندگی، با دیده تحقیر نگریست. آنگاه با استفاده از استعاره ای زیبا، فقر را به انسان مرده ای مانند نموده که کفنی پوشیده به او پوشانده شده است و جز گور، مأوای دیگری ندارد، و در آخرین بیت بر این باور است که زندگی طلایی همچون طلای خالص، جز در سایه شمشیر و نبرد با سختی به دست نمی آید، پس باید شمشیر از نیام بر کشید و برای دست یابی به یک زندگی طلایی از پای نشست.

١٠- انسان با فضیلت مورد رشک است

حسد ورزیدن و رشک بردن به دیگران یکی از خصایص ناپسندی است که شور بختانه دامنگیر بسیاری از افراد بشر شده است و آنان را از مسیر تکامل انسانی باز داشته و می دارد و در این باب کتاب ها نگاشته شده است که جایگاه بحث آن

اینجا نیست، تنها چیزی که در این مقال مد نظر است این است که تهمی نیز از بیان این امر غافل نمانده و به یک نکته ظریفی اشاره می کند و آن اینکه معمولاً برتری و فضیلت، برانگیزنده حسادت دیگران است.

والفضلُ محسودٌ وقد حازه فما على حاسده من جناح
كم ناقص ترجم عن فاضل دلَّ على بيتِ كريم نباح
«همان، ص ۹۳»

ایشان در جای دیگری از دیوانش به هنگام ستایش از محبوبش می گوید: هرچه شایستگی و اعتبار و احترام انسان بیشتر باشد به همان میزان بر رشک و حسادت حسودان افزوده می شود.

بأغرَّ يحسدهُ أفاضلُ عصره قدرُ الفضيلةِ مثل قدرِ حسودها
«همان، ص ۱۰۸»

نتیجه

نخست آن که ابو الحسن محمد تهمی بر خلاف آنچه تصور می شود که ایشان مداح امیران و حاکمان است، و یا آن که از ظاهر اشعارش یک چنین امری برداشت می گردد، نه تنها مداح صرف حاکمان نیست، بلکه حتی در لابلای مدحش برای حاکمان و امیران، از اصول اخلاقی خود دست بر نمی دارد و به هر مناسبتی که قصیده ای می سراید بدون استثنا، در آن از پند و حکمت و موعظه بهره می گیرد و آن را چاشنی کلام شیوای خود می سازد که شایسته تقدیر و ستایش است.

دیگر آنکه تهمی بسیاری از مضامین اخلاقی و حکمی را در لابلای دیوان خود گنجانده است. مضامینی چون عزت انسانی، شرافت و بزرگواری، و بردباری و بخشش، و ناپایداری دنیا و مذمت فقر و ناداری و

بنابر این می‌توان ایشان را به جرأت شاعر حکمت قلمداد نمود و از پندها و حکمت‌هایش درس آموخت و نکته‌های حکمت آموز ایشان را به مخزن پر ارزش حکمت‌های اشعار عربی ضمیمه نمود.
پی نوشت‌ها

- ۱- از سال ۱۳۲ هجری قمری که سال سقوط امویان است تا سال ۶۵۶ هجری قمری را به طور کلی عصر عباسی می‌نامند. که این عصر، خود به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره اول از سقوط امویان تا ورود آل بویه به بغداد (۱۳۲ تا ۳۳۴ هـ.ق). دوره دوم از ورود آل بویه به بغداد تا سقوط بغداد به دست مغول (۳۳۴ تا ۶۵۶ هـ.ق). (آذر شب، ۱۳۸۲ هـ.ش، شوقی ضیف، ص ۳۳)
- ۲- یاد آوری می‌شود که ایشان غیر از آن تهامی معروف است که ابن شهر آشوب آن را جزء شاعران اهل بیت نامیده است، زیرا او شجاع بن منصور تهامی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ:

۱. آذر شب ، محمد علی، تاریخ الادب العربی فی العصر العباسی ، چاپ اول، تهران: ۱۳۸۲ هـ ش .
۲. ابن خلکان ، احمد بن محمد بن أبی بکر ، وفيات الاعیان، وأنباء أبناء الزمان، ، حقّقه:الدكتور اءحسان عباس، ج ۳، دار صادر، بیروت: ۱۹۷۰م.
۳. الباخرزى ، على بن الحسن بن على بن أبی الطیب، دمیة القصر وعصره أهل العصر ، تحقیق ودراسة: الدكتور محمد التونجی، ج ۱، الطبعة الاولى ، بیروت: دار الجيل، ۱۹۹۳م.
۴. التهامی ، دیوان ، شرح و تحقیق، الدكتور على نجیب عطوی، الطبعة الاولى، دارومکتبة الهلال، بیروت: ۱۹۸۶م.
۵. دعبل، على الخزاعی، دیوان ، استاد الدجیلی النجفی، الطبعة الاولى، قم، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۶. شوقی ضیف ، العصر العباسی الثاني ، ج ۳ و ۴ ، منشورات ذوی القربی ، الطبعة الاولى قم: ۱۴۲۶هـ.ق.
۷. الصنعانی، ضیاءالدين يوسف...سمةالسحر بذكر من تشیع وشعر، ج ۲، الطبعة الاولى، دار المؤرخ العربی، بیروت: ۱۹۹۹م.
۸. عمر ، فروخ ، تاریخ الأدب العربی ، ج ۳، الطبعة الثانية، دار العلم للملایین ، بیروت: ۱۹۷۹م.
۹. مطهری ، مرتضی، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی ، انتشارات صدرا، قم: بی تا.
۱۰. المعجم الوسیط، الدكتور ابراهیم أنیس وغیره، الطبعة الثالثة، مکتب نشرالثقافة الاءسلامیة، طهران: ۱۳۶۷هـ.ش.
۱۱. نهج البلاغة ، صبحی الصالح، انتشارات الهجرة، ایران: ۱۳۹۵ هـ ق